

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در استدلال به سیره متشرعه بود برای طهارت فضولات متصله به بدن کافری که مسلمان شده است آن هم در صورتی که خالی از نجاست خارجی باشد و قبلاً در زمان کفر ملاقات با نجاسات خارجی هم کرده باشد.

راه‌های اشکال به سیره متشرعه:

مجموع مطالبی که راجع به این سیره در مقام اشکال می‌توان گفت که یک جمع‌بندی شده باشد و تنقیح شده باشد پنج امر و راه است.

راه اول: (1:24)

راه اول این بود که اشکال شود به سیره به این که این سیره برای ما معلوم نیست و ما احراز نکردیم وجود چنین سیره‌ای را اگرچه نفی هم نمی‌کنیم. این، اشکال اول بود.

این اشکال همان بحث‌هایی را دنبال دارد که عرض کردیم که گفته بشود اگر چه ما احراز نکردیم اما امثال صاحب جواهر رضوان الله علیهم شهادت دارند می‌دهند به وجود سیره. پس احراز وجدانی نداریم اما احراز تعبدی ممکن است بگوییم داریم. این را بحث کردیم و نتیجه این شد که اگر کلام همین مقدار باشد می‌توان گفت که قول صاحب جواهر برای ما حجت است چون خبر محتمل الحس و الحدس است. و یا این که بگوییم خبر ولو خبر حدسی است اما این مسأله چون یک مسأله مُعَقَّدی در بقاء شده و امر حدسی شده، قول اهل خبره در امور حدسیه حجت است.

سؤال: ...

جواب: حالا این بیان اول بود که ما فقط بگوییم چون ما نمی‌دانیم. این راه را کسی بخواهد برود، به این شکل ممکن است مسأله را تمام بکند.

راه دوم: (3:06)

راه دوم این است که نه، اشکال این چنین بکنیم که بگوییم برای ما که سیره محرز نیست ولی از راه خبر بخواهیم احراز سیره بکنیم، این خبر، معارض است با اخبار کسانی که می‌گویند غیر معلومه لنا مثل صاحب وسیلة المعاد که مرحوم طبرسی باشد. مرحوم صاحب جواهر می‌گوید سیره هست و مرحوم صاحب وسیلة المعاد می‌فرماید غیر معلومه. این دو تا با هم تعارض می‌کنند و جواب این که کسی بگوید مُقْتَضِی با لاقتضاء تعارض ندارد، آن می‌گوید من می‌دانم و او می‌گوید من خبر ندارم. می‌دانم با خبر ندارم که تعارض نمی‌کند. مثل این که بین قائل بشود بر این که این شیء، متجنس شده است و

حالا دو نفر عادل دیگر می‌گویند ما خبر نداریم. خب ما خبر نداریم با آن قول تعارض نمی‌کند. تعارض وقتی می‌کرد که آن‌ها می‌گفتند این شیء، پاک است نجس نشده است. جواب این شبهه را هم قبلاً این طور دادیم که بله کسی که می‌گوید: «لا ادری»، دو قسم است. تارةً می‌گوید: «لا ادری»، به خاطر این که فحص نکرده است، مراجعه نکرده فلذا خب می‌گوید من خبر ندارم. این، معارضه نمی‌کند. و لکن تارةً او که می‌گوید: «نمی‌دانم»، بعد الفحص می‌گوید. یعنی هر چه محتمل است که مرحوم صاحب جواهر به آن اتکا کرده باشد، او می‌گوید ما این‌ها را بررسی کردیم ولی به جایی نرسیدیم. چنین دریافتی برای ما پیدا نشد. در این صورت قول این «لا ادری» با قول مرحوم صاحب جواهر معارضه می‌کند و در عرف چنین بنایی نیست که در این موارد که کسی که او هم بررسی کرده، فحص کرده و تمام مستندات می‌شود گفت مرحوم صاحب جواهر لعل بر اساس آن این فرمایش را می‌فرماید، او هم آن‌ها را دیده و در عین حال می‌گوید نه، به خبر او عمل نشود بلکه به خبر مرحوم صاحب جواهر عمل شود. مثلاً می‌خواهیم ببینیم بازار تعطیل است یا تعطیل نیست، یکی را می‌فرستیم یک شواهدی و قرائنی از افرادی این طرف و آن طرف تجمیع کند و به ما خبر دهد. او می‌آید می‌گوید آقا بسته است. آن نفر دیگر می‌گوید ما فحص کردیم و به چیزی نرسیدیم. نه می‌گوید بسته است و نه می‌گوید بسته نیست بلکه می‌گوید ما به چیزی نرسیدیم. این جا احراز نکردیم که عرف به چنین خبری عمل می‌کند. چرا؟ برای این که در حقیقت آن کسی که این جا می‌گوید: «لا ادری»، درست است که نسبت به آن مدعا می‌گوید: «لا ادری»، اما این شخص نسبت به اسباب می‌گوید: ادری که دلالت ندارد و این مطلب از آن اسباب در نمی‌آید. فلذا در این جور جاها «لا ادری» با شهادت شهود معارضه می‌کند.

سؤال: آن جا که نگفته که دلالت ندارد بلکه گفته که تتبع کردیم و ندیدیم.

جواب: خب مرحوم صاحب جواهر از کجا می‌گوید؟ مرحوم صاحب جواهر که می‌گوید سیره بوده، علم غیب که ندارد، وحی که به او نشده بلکه یا از تاریخ می‌خواهد بفرماید یا از کلمات بزرگان می‌خواهد بفرماید یا از روایات این را به دست آورده. این صاحب وسیله المعاد هم می‌گوید من هم فقیه هستم و رفتم همه این‌ها را بررسی کردم.

سؤال: ممکن است ندیده باشد.

جواب: نه نه.

سؤال: نمی‌تواند ادعا هم بکند که من همه را دیدم.

جواب: فقیه وقتی می‌گوید معلوم نیست، بعد الفحص می‌گوید.

سؤال: امکان این هم هست که ندیده باشد.

جواب: و الا اگر در خانه‌اش بنشیند و بگوید نیست که نمی‌تواند به ادله دیگر یا به برائت مراجعه بکند. بگوید: بله، این دلیل کنار پس ما به ادله دیگر یا به برائت مراجعه می‌کنیم.

سؤال: خیلی از فقها بودند همین ادعا را کردند و بعداً یک مدرکی را دیدند.

جواب: نه. ممکن است فحص کرده ولی از چشمش گذشته و ندیده. ببینید هر فقهی گفت که به دلیلی خبر نداریم پس برائت جاری می‌کنیم، معنایش این نیست که همین طور

نشستیم و مراجعه نکردیم و فهمیدیم دلیلی نداریم. آن که حجت نمی‌شود یعنی مبّرر به مراجعه به برائت نمی‌شود.

سؤال: مراجعه کرده به اندازه مرحوم صاحب جواهر؟

جواب: یعنی ظاهر حال هر کسی که می‌گوید لا ادري یعنی به اندازه کافی که در اقامه حجت لازم است، مراجعه کرده. مرحوم صاحب جواهر حرفش این است که من به اندازه کافی مراجعه کردم و وجدث، او می‌گوید من هم به اندازه کافی مراجعه کردم ولی لم أجد.

سؤال: استاد ما این طوری همه‌اش داریم سوق می‌دهیم برای این که معارضه کند کلام ایشان با کلام مرحوم صاحب جواهر ولی در دو صورتش هم این امکان این است یک چیزی را مرحوم صاحب جواهر دیده ولی ایشان ندیده باشد.

جواب: بله ممکن است و از آن طرف هم ممکن است مرحوم صاحب جواهر اشتباه کرده باشد.

سؤال: این در صورتی که ادله مرحوم صاحب جواهر را ببیند و بگوید این، دلالتش اشتباه است.

جواب: ادله را قهراً دیده چون مرحوم صاحب جواهر یا از کتب تاریخ فهمیده یا از روایات فهمیده یا از کلمات فقهاء فهمیده. خب آن آقا هم از فقهای بزرگ است و او هم همه این‌ها در اختیارش است و او هم که می‌گوید نیست یعنی من بعد از این که به این‌ها مراجعه کردم، می‌گویم معلوم نیست، نه این که بدون مراجعه به این‌ها می‌گویم معلوم نیست و الا برای او در استدلال حجت نبود. این «معلوم نیست» وقتی حجت است که بعد الفحص باشد. پس آن، فحص کرده و می‌گوید نه، برای من روشن نشد. ایشان هم فحص کرده و می‌گوید برای من روشن شد. در این موارد سیره عقلاء بر اتکا بر چنین گفته‌ای نیست، حالا چه خبر، چه اهل خبره. در این موارد عقلاء به چنین گفته‌ای اتکا نمی‌کنند.

سؤال: علی القاعدة قطعانه باید بگویند که چنین سیره‌ای نیست. چطور بعد از فحص باز هم می‌گویند که معلوم نیست یعنی باز هم شک دارند.

جواب: نه نمی‌تواند. ببینید وقتی دلیل بر سیره نبود، اثبات عدمش که نمی‌کند. می‌گوید: نمی‌دانم. یک وقت دلیل بر عدم سیره پیدا می‌کند و یک وقت دلیل بر وجود سیره پیدا نمی‌کند. وقتی دلیل بر وجود سیره پیدا نکرد، می‌گوید: لا ادري که سیره هست یا نیست.

سؤال: تعارض آن جایی است که یکی دلیل بر وجود دارد و دیگری دلیل بر عدم دارد. این، تعارض می‌شود.

جواب: بله، اما نکته‌اش همین جاست که آن که دارد می‌گوید سیره وجود دارد، معاصر که نبوده فلذا حتماً به شواهد و قرائن دارد می‌گوید. پس بنابراین آن، در حقیقت می‌خواهد بگوید اخبار مرحوم صاحب جواهر به این برمی‌گردد که شواهد و قرائنی در کار است که اثبات می‌کند وجود این سیره را چون مرحوم صاحب جواهر معاصر که نبوده تا بگویم سیره را دیده و دارد می‌فرماید وجود دارد. وقتی این آقا بعد الفحص می‌گوید: «لا ادري»، یعنی شواهد و قرائنی نبود چون اگر شواهد و قرائن بود ایشان هم می‌دانست. پس

می‌خواهد بگوید شواهد و قرائنی نبود. فلذا است که گفته ایشان با لُب گفته مرحوم صاحب جواهر تعارض دارد، نه با متن گفته‌ی مرحوم صاحب جواهر چون متن گفته‌اش این است که سیره هست. متن گفته‌اش که در این جا برای قرون سابقه هست و معلوم است که به حس دریافت نکرده، به این برمی‌گردد که یعنی شواهد و قرائنی در تاریخ، در روایات، در گفته بزرگان، و ... وجود دارد و از این جهت من دارم می‌گویم سیره بوده است. آن آقا که می‌گوید: «نه»، می‌خواهد بگوید: نه، چنین چیزهایی وجود ندارد و مرحوم صاحب جواهر اشتباه فرموده. او دارد این گونه می‌گوید. ما که نفر سوم هستیم، نه می‌توانیم به حرف این اتکا کنیم و نه به حرف آن می‌توانیم اتکا کنیم چون تعارض می‌کنند. نه به حرف مرحوم صاحب وسیلة المعاد می‌توانیم اتکا کنیم و بگوییم شواهد و قرائن نیست و نه به حرف مرحوم صاحب جواهر می‌توانیم اتکا کنیم و بگوییم شواهد و قرائن هست. خودمان هم که می‌گردیم چیزی نمی‌بینیم چون خودمان باید فحص بکنیم.

سؤال: ...

جواب: نه، ظاهر کلام ایشان این است که من تتبع کامل کردم و الا تتبع ناقص که حجت نیست فلذا این دارد می‌گوید من تتبع کامل کردم ولی شواهد و قرائن را ندیدم.

سؤال: ...

جواب: از مجموعه‌ی امور سیره‌ها معلوم می‌شود و اتفاقاً باب واحد هم دخالت ندارد. جاهای مختلف را باید دید که این‌ها چه کار می‌کردند با این کفاری که مسلمان می‌شدند مثل داستان‌ها، قصه‌ها، روایات، حرف‌هایی که سینه به سینه مانده، و امثال این امور که سیره چه گونه بوده و انصاف مطلب این است که چیز واضحی برای ما در دست نیست که ما بدانیم سیره چه بوده. این هم راه دوم بود.

راه سوم: (13:11)

راه سوم معارضه این سیره‌ی مدعاة است با نافیین بات یعنی آن‌هایی که به طور جازم نفی کردند و می‌گویند این سیره نیست. مثلاً شاید یکی از آن نافیین بات مرحوم آملی در مصباح الهداه است. می‌فرماید چنین سیره‌ای نبوده.

پس یک اشکال دیگر به استدلال به سیره این است اگر ما صغرای این سیره را بخواهیم از شهادت شهود و علم تعبدي به دست بیاوریم.

راه چهارم: (13:55)

اشکال چهارم این است که شواهد و قرائنی وجود دارد که از آن‌ها استفاده می‌شود که چنین سیره‌ای نبوده. با وجود این شواهد و قرائن می‌فهمیم که چنین سیره‌ای نبوده.

این شواهد و قرائن بعضی‌ها بیش همین است که عرض می‌کنم.

شاهد اول:

یکی در تفسیر شریف علی بن ابراهیم است. در آن جا در حکایت اسلام آوردن اُسید بن خضیر من الانصار عند مصعب بن عمیر آمده است که اُسید پیش مصعب بن عمیر می‌خواست اسلام بیاورد. این اُسید از مصعب سؤال می‌کند:

كَيْفَ تَصْنَعُونَ إِذَا دَخَلْتُمْ فِي هَذَا الْأَمْرِ

این «دخلم» فعل دیگری در آن اشراب شده یعنی اِذَا اردتم الدخول فی هذا الامر، نه بعد از این که داخل شدی. اِذَا اردتم الدخول فی هذا الامر که اسلام باشد، شما چه کار می‌کردید تا من هم همان کار را انجام بدهم؟ این مصعب بن عمیر، رسول رسول الله صلی الله علیه و آله بوده که به حسب این نقل حضرت او را فرستاده بودند برای این که رسیدگی کند به احوال مردم و کسانی که می‌خواهند اسلام بیاورند و امثال این‌ها. وکیل حضرت و سفیر حضرت بوده است. حالا این آقای اُسید از او سؤال می‌کند که شما چه کار انجام می‌دادید اِذَا دخلم فی هذا الامر.

قَالَ تَغْتَسِلُ وَ تَلْبَسُ ثَوْبَيْنِ طَاهِرَيْنِ وَ تَشْهَدُ الشَّهَادَتَيْنِ وَ تُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ

گفت ما این کار را می‌کردیم که خودمان را می‌شستیم. این «نغتسل» ظاهراً معنایش این نیست که غسل شرعی می‌کردیم بلکه یعنی شستشو می‌کردیم. «تلبس ثوبین طاهرين» یعنی دو ثوب تمیز هم می‌پوشیدیم، نه طهارت شرعیه. و تشهد الشهادتين و نصلی رکعتین. خب وقتی این اُسید این حرف را که شنید

قَرَمَى بِنَفْسِهِ مَعَ ثِيَابِهِ فِي الْبَيْتِ

با لباسش خودش را انداخت توی یک چاهی برای این که شستشو بدهد خودش را.

ثُمَّ حَرَجَ وَ عَصَرَ ثَوْبَهُ»[1]

از چاه درآمد و لباس‌هایش را فشرد و آبش را گرفت و بقیه کارها را هم انجام داد.

خب این رسول رسول خدا صلی الله علیه و آله که آشنای به امور هست، می‌آید می‌گوید که ماها وقتی اسلام بخواهیم بیاوریم رسم‌مان این بوده. مرحوم صاحب مصباح الهدی و بعضی فقهای دیگر گفتند که از این‌ها معلوم می‌شود که سیره بر این نبوده است که اجتناب نکنند بلکه خودشان را می‌شستند.

شاهد دوم:

روایت دیگر و قرینه دیگر اسلام آوردن سعد بن معاذ هست. ایشان وقتی می‌خواست اسلام بیاورد،

فَبَعَثَ إِلَى مَنْزِلِهِ

یک کسی را فرستاد به خانه‌اش و آن شخص

وَ أُتِيَ بِثَوْبَيْنِ طَاهِرَيْنِ

دو لباس تمیز برای او آوردند

خب گفتند ما از این استفاده می‌کنیم به این که این‌ها این گونه نبوده که اجتناب نکنند بلکه خودشان را تمیز می‌کردند، لباس پاک می‌پوشیدند و امثال این‌ها.

اشکال راه چهارم: (18:26)

آیا این دو شاهد و امثال این‌ها می‌تواند شاهد باشد که ما احراز کنیم که این‌ها اجتناب می‌کردند و سیره بر عدم اجتناب نبوده یا نه این‌ها شاهد نمی‌شود؟

عرض می‌کنم به این که اگر این‌ها برای قبل از اسلام آوردن و مقدمه اسلام آوردن باشد، خب اینکه خودشان را می‌شستند و دو تا لباس پاک هم می‌پوشیدند، تا اسلام نیاورند صد بار در دریا هم بروند پاک نمی‌شوند. تا شهادتین را نگویند در آب رفتن و شستشو کردن موجب طهارت آن‌ها نمی‌شود. اگر بدنشان خیس است، لباسی را که می‌آورند می‌پوشند، اگر لباس نو باشد که با چیزی ملاقات نکرده، خب با ملاقات به بدن این‌ها باز آن لباس هم نجس می‌شود. اگر لباس‌های قبل خودشان باشد، تطهیرات آن‌ها موجب طهارت آن‌ها نمی‌شود چون با دست‌شان شسته و آن دست‌ها خودش متنجس بوده. آن ثوبین تمیزین معنایش این نیست که ثوبین طاهرین.

سؤال: ...

جواب: خب این سخن فقط بنابر آن مسلک تمام است که بگوییم شهادتین لفظیین لازم نیست و همین که کسی در قلبش شهادتین را قبول کرده باشد مسلمان است و برای این که برای دیگران مسلمان بودنش ثابت بشود باید شهادتین را بگوید و الا بین خودش و خدا همین که اسلام را قبول کرد مسلمان است که ما این مسلک را تقویت کردیم منتها برای دیگران تا شهادتین نگوید ثابت نمی‌شود چون ما علم به قلوب نداریم. دیگران علم به قلوب ندارند.

سؤال: دو تا نجاست داریم قبلاً هم فرموده بودید، نجاست شراب و خوک و بول و این‌ها که خب با این آب پاک می‌شود. می‌ماند نجاست کفریه که با اسلام پاک می‌شود.

سؤال: ...

جواب: نجاست خمیره وقتی از بین می‌رود که اسیتلاء الکر کافی باشد. اما اگر بگوییم که عَسَلَ، متمم است و تا إغتسال که اخراج الماء از آن باشد، انجام نشود عَسَلَ انجام نشده پس پاک هم نمی‌شود. و مسلک مشهور این است که در کر و جاری هم عَصِر و جدا شدن لازم داریم.

سؤال: ...

جواب: نه اصلاً پاک نشد تا بگوییم نجس شد چون بنابر آن فتوا تا فشار ندهی و عصر نکنی

هنوز اغتسال تمام نشده تا پاک شود. برای طهارت، فقط ملاقات با ماء که کفایت نمی‌کند بلکه غسل بالماء لازم است و در غسل بالماء هم یا عصر لازم است یا انفصال الماء لازم است.

بنابراین این روایت دلالت بر مدعای مرحوم آملی نمی‌کند. فقط بر مبنای کسی که بگوید ایمان باطنی کفایت می‌کند، اسلام باطنی کفایت می‌کند و این آدم تصمیم گرفته مسلمان بشود روایت دلالت بر مدعای مرحوم آملی می‌کند. وقتی که تصمیم گرفت مسلمان بشود به شرط این که نفاق نباشد و ایمان باشد که قبلاً گفتیم باید واقعاً عقیده داشته باشد، نه این که تصمیم گرفته که حالا بیاید اظهار بکند. این، کفایت نمی‌کند. آن که ما عرض می‌کردیم این است که واقعاً ایمان در قلبش پیدا کند. یقین به عقاید حقه پیدا بکند ولو شهادتین را هم حالا به لفظ نگفته باشد. این شخص بین خودش و خدا مسلمان است ولو برای دیگران احکام اسلام بار نمی‌شود تا شهادتین نگوید مگر اینکه دیگران علم پیدا بکنند. مثلاً امام علیه السلام خبر بدهد که این شخص ایمان واقعی در قلبش هست.

سؤال: ...

جواب: نه این رسم است. ببینید این مستدل می‌خواهد بفرماید این روایت شاهد است بر این که این‌ها از فضولات اجتناب نمی‌کردند بلکه از آن‌ها اجتناب می‌کردند چون می‌رفتند خودشان را می‌شستند و امور دیگر انجام می‌دادند.

سؤال: ...

جواب: عرض می‌کنم کار مصعب که می‌گوید که ما رسم‌مان این بود که وقتی می‌خواستیم اسلام بیاوریم قبلش این کار را می‌کردیم. پس آن مصعب هم دارد می‌گوید قبلش این کار را می‌کردیم. این کاری که قبل می‌کردند یک تشریفاتی بوده که حالا می‌خواهیم مسلمان بشویم این کارها را انجام می‌دهیم مثل این که آدم می‌خواهد مهمانی برود مثلاً یک لباس نوی می‌پوشد، یک خرده خودش را تمیز می‌کند. می‌گوید وقتی می‌خواستیم مسلمان بشویم رسم‌مان این بود یک لباس نوی می‌پوشیدیم، خودمان را می‌شستیم، اما آیا معنایش این است که بعد از این که مسلمان هم می‌شدیم از آن رطوبات باقی مانده قبل الاسلام‌مان اجتناب می‌کردیم یا نمی‌کردیم؟ به آن دلالتی ندارد.

سؤال: ...

جواب: نه. ببینید حتی آن منافقان هم که مسلمان می‌شدند رسم این جوری بود. این کار را می‌کردیم.

سؤال: ...

جواب: و این که نشهد الشهادتین هم فقط برای آن بوده، تمام نیست بلکه یعنی آن چیزی که ما نُعَلِن به الاسلام. هذا اولاً و ثانياً محتمل است. با وجود این، معنا محتمل است.

سؤال: ...

جواب: نه، با قرینه نشهد الشهادتین یعنی آن که معیار اسلام‌آوری است، نه این که برای این که دیگران بفهمند آمده‌ام شهادتین بگوئیم. خب شما می‌توانید نماز بخوانید و با نماز که می‌خواندید دیگران می‌فهمیدند و یا اعلام بکنید که «أنا مسلم»، اما این می‌خواهد بگوید همان که معیار اسلام آوردن شده بود انجام می‌دادیم.

سؤال: حاج آقا اگر اظهار را هم شرط ندانیم این جا می‌خواهد بگوید که وقتی می‌خواستیم اسلام بیاوریم این کارها را می‌کردیم.

جواب: همین را دارم می‌گویم. پس این روایت دلالت نمی‌کند که بعد الاسلام آوردن اجتناب می‌کردند یا نمی‌کردند تا ما بگوئیم از این روایات و از این شواهد و قرائن علم به اجتناب پیدا می‌کنیم و سیره‌ای را که مرحوم صاحب جواهر ادعا فرموده رد کنیم و بگوئیم آقا ما قرائن و شواهد داریم بر این که این‌ها اجتناب می‌کردند. نه این‌ها نمی‌تواند دلیل بر این باشد که آن‌ها اجتناب می‌کردند چون آن غسل قبل الاسلام بوده و آن لباس نو پوشیدن و تمیز پوشیدن قبل الاسلام بوده. بنابراین نمی‌شود با واسطه این روایات وجود سیره را نفی کرد ولو بعضی بزرگان مثل محقق آملی از این روایات خواستند استفاده بکنند که سیره این چنین نبوده.

راه پنجم: (28:39)

امر پنجم این اشکال هست که حالا فرض کن این سیره احراز شد و فهمیدیم که بله سیره بر این بوده که اجتناب نمی‌کردند، با این کفار معامله‌ی پاک می‌کردند. اشکال این هست که این اعم از بناء بر طهارت است یا عدم منجسیت است.

توضیح مطلب این است که همان طور که قبلاً بارها عرض کردیم فتوای بعضی از فقها این است که جامد خالی از عین النجاسة لیس بمنجس. یعنی اگر کسی مثلاً دستش بولی شد و این بول را با مثلاً یک پارچه‌ای پاک کرد و خشک شد. حالا این دست را ولو تطهیر نشده اگر با داشتن رطوبت مسریه مثلاً دستش عرق کرده، به لباسش بزند، آن لباس نجس نمی‌شود. چرا؟ برای این که این لباس جامد خالی از عین النجاسة هست. بله آب و مایعات چنین نیستند. بلکه از بعضی از عبارات شاید فراتر از جامد هم استفاده بشود. مثلاً از باب نمونه مرحوم کاشف الغطاء که مرحوم شیخ محمد حسین کاشف الغطاء از محشّین عروه هست و ایشان و برادرش از مشاورین مرحوم صاحب عروه بودند در هنگام تألیف عروه. یک لجنه‌ای مرحوم آقای سید محمدکاظم یزدی رضوان الله علیه داشته که ایشان و برادرش و بعضی دیگر در آن لجنه حضور داشتند. مرحوم آقای نائینی هم گاهی در آن لجنه شرکت می‌کردند. ایشان روزی نصف صفحه عروه را می‌نوشته و می‌داده دست این‌ها که هم از نظر ادبی جرح و تعدیل کنند و هم اگر حرفی به ذهن‌شان می‌آید، این‌ها را بعداً با سید مطرح کنند. خود مرحوم کاشف الغطاء در اول حاشیه‌اش بر عروه این داستان را نقل کرده است.

ایشان در حاشیه عروه که از اولین حواشی عروه هست و با این عروه‌هایی که جامعه مدرسین چاپ کرده این حاشیه چاپ شده، آن جا این گونه فرموده است:

«لا یبعد القول بأنّه مع خلّوه من عین النجاسة غیر منجّس، و لكن الاحتیاط لا ینبغی ترکه. (کاشف الغطاء).»^[3]

این عبارت در مسأله یازده از فصل کیفیة التنجس المتنجسات بیان شده است.

پس این یک قول است. بعضی بزرگان دیگر هم چنین می‌فرمایند و شاید از بعضی کلمات مرحوم محقق همدانی هم استفاده بشود که می‌گوید متنجس خالی از عین النجاسة منجّس نیست.

خب بنابر این نظریه که احتمالش داده می‌شود، می‌گوییم: بله سیره چنین بوده که وقتی کافری اسلام می‌آورد، مسلمانان با او مصافحه می‌کردند، ربوبی می‌کردند و معامله طهارت می‌کردند به این معنا که خودشان را نجس نمی‌دانستند. ملاقات با او را نجس نمی‌دانستند ولی نه در اثر این که او را الان پاک می‌دانند بلکه از باب این که این شخص الان عین نجس که با او نیست و ذاتش هم در اثر شهادتین پاک شده. پس این شخص متنجس خالی عن عین النجاسة می‌شود و متنجس خالی عن عین النجاسة هم که منجّس نیست. خب چه عیبی دارد که مصافحه کنند.

بنابراین این سیره ولو ثابت باشد اما دلیل نمی‌شود که متشرعه او را نجس نمی‌دانستند بلکه شاید او را نجس غیر منجّس می‌دانستند.

سؤال: ...

جواب: ... ولی این جا فرض این است که عین نجس دیگر نیست. اسلام آورده و فقط باقی می‌ماند نجاست عرضیه. به این نجاست عرضیه هم آن‌هایی که این گونه فتوا می‌دهند، خب نمی‌توانند استدلال بکنند.

بنابراین استدلال به سیره از دیدگاه فقهایی که چنین نظریه‌ای دارند باز محل اشکال واقع می‌شود منتها این اشکال و امر پنجم نسبت به آن تقریر که دیگران با آن‌ها معامله نجاست نمی‌کردند، به این معنا که از ملاقاتش پرهیز نمی‌کردند، خوب است اما نسبت به آن تقریری که می‌گفتیم خود سیره مسلمان شده‌ها این نبوده که برای مثلاً نمازشان دو مرتبه بروند تطهیر بکنند، اگر این سیره ثابت بشود، دیگر این امر پنجم در آن نمی‌آید. چرا؟ برای این که طهارت بدن مُصلّی شرط است. اگر ثابت بشود که تمام افرادی که مسلمان می‌شدند اگر بدنشان متعرق بود، اگر رطوبات دیگر بود که در زمان کفرشان ملاقات با نجاست کرده بود، دیگر بعد الاسلام نمی‌رفتند خودشان را تطهیر کنند و همین گونه نماز می‌خواندند، خب دلیل است بر این که بدن نجس نیست. منتها گفتیم که اشکال در اصل وجود این سیره‌ها است.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[2]. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج19، ص: 11

[3]. العروة الوثقى (المحشى)، ج1، ص: 168